

در برابر تعصب‌گرایی دینی

همواره از آزادی و لائیسیتنه دفاع کنیم!

چندی پیش، موجی از بنیادگرایی و تعصب‌گرایی دینی (فاناتیسم) توجه و تحیر جهان را به خود جلب کرد. از بنغازی تا کراچی، دستجاتی اسلامی، همواره خشونت‌گرا و خشک‌اندیش، همواره متحجر و مرتجع، در اعتراض به پخش ویدیویی فیلمی بی‌مایه در تارنما، دست به تظاهراتی خشن و خونین می‌زنند. فیلمی به گفته‌ی آنان «کفرآمیز»، ساخته شده در آمریکا توسط دیگر دستجات بنیادگرای مذهبی، این بار قبطی و مسیحی، به همان اندازه خشونت‌گرا و خشک‌اندیش، به همان اندازه متحجر و مرتجع.

این نخستین بار در این سال‌ها نبود که جهان با تحریکات و تشیقات رو به قهقرای فرقه‌های مذهبی رو به رو می‌شد. به یاد آوریم بیست و سه سال پیش را. در ۱۴ فوریه ۱۹۸۹، بنیادگرایی مذهبی و دین‌سالاری دشمنی آشکار خود با آزادی و آزاد اندیشی را با صدور حکم قتل سلمان رشدی، نویسنده *زمان آیات شیطانی*، توسط خمینی رهبر جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌کند. آن بنیادگرایی خشک مغزی که امروزه در این جا و آن جا فاناتیسم مشمئزکننده و ملال‌آور خود را به نمایش می‌گذارد ادامه‌ی آن «کفر ستیزی» تاریخی و بنیادینی است که سی و سه سال پیش جمهوری اسلامی ایران دوباره متداولش کرد و رواجی تازه به آن داد.

این نخستین بار نیز نخواهد بود که در مقابله با بنیادگرایی و تعصب‌گرایی دینی، آزاد اندیشان جهان می‌باید همواره از اصل آزادی‌ها، از جمله آزادی اندیشه، نشر و تصویر دفاع کنند. همواره از اصل برابری، از جمله برابری انسان‌ها قطع نظر از باورهای دینی، غیردینی، ضددینی و یا مسلکی‌شان دفاع کنند. سرانجام همواره در برابر دین‌سالاری در تمامی جنبه‌هایش، از ارزش‌های لائیک و لائیسیتنه دفاع کنند.

اما مقابله با بنیادگرایی امروزی پیش از هر چیز و در درجه‌ی اول نیاز به شناخت همه جانبه‌ی اشکال مختلف آن دارد. نیاز به تفکر و تاملی میرا از ساده اندیشی یک‌جانبه‌ای دارد که ویژه‌ی همان بنیادگرایی است. در زیر سه وجه این شناخت را مورد توجه قرار می‌دهیم.

۱- بنیادگرایی مذهبی عصر جدید دامنه و خصلتی جهانی دارد و تنها به «دنیای اسلام» محدود و محصور نمی‌شود. با این که در راس و نوک پیکان آن، امروزه، اسلام‌گرایی و نحله‌های مختلف بیش و کم مصمم و متعهد این پدیدار چون جمهوری اسلامی (در درجه نخست)، سلفی‌ها، حزب‌الله، القاعده، وهابی‌ها، اخوان‌المسلمین و غیره قرار دارند، اما تقلیل بنیادگرایی به یکی از ادیان ابراهیمی امروزی یعنی اسلام، ساده‌نگاری‌ای بیش نیست.

بنیادگرایی مسیحی و یهودی در نحله‌های گوناگون آن و بنیادگرایی پنهان دیگری در شکل «سکولار» امروزه خود را در جهان و از جمله و به ویژه در آن جا که به راستی گهواره‌ی روشننگری و رواداری شناخته شده است یعنی در غرب دموکراتیک، به نمایش می‌گذارند. در ۲۲ جولای ۲۰۱۱، آندرس بهرینگ بریویک نروژی، به نام «پاسداری از مسیحیت در برابر تهاجم اسلامیت»، هفتاد و هفت تن از جوانان غیر مسلمان کشورش را ترور می‌کند. امروزه، احزابی افراطی، نژادپرست، بیگانه‌ستیز و به غایت ارتجاعی در همه جا و از جمله در اروپا سر برآورده‌اند. اینان، از هلند و فرانسه تا اتریش و بلغارستان با گذر از لهستان؛ از اتحادیه‌ی شمال ایتالیا تا فنلاند و نروژ با گذر از سوئیس و آلمان... در مبارزه با بنیادگرایی اسلامی به نام «پاسداری از خصلت مسیحی بنیادین غرب» پیروزی‌هایی چشم‌گیر در انتخابات دموکراتیک به دست می‌آورند. از میان آن‌ها تنها حزب لوپنی فرانسه را نام آوریم که ننگ و بی‌شرمی را تا بت آن جا پیش‌می‌راند که خارجی‌ستیزی و مسلمان‌ستیزی به بهانه‌ی بنیادگرایی ستیزی خود را برای «حفظ ارزش‌های مسیحی» به نام لائیک و لائیسیتنه جا می‌زند.

به این ترتیب، امروزه، دو بنیادگرایی، یکی آشکار و دیگری پنهان، یکی عریان در شکل بنیادگرایی، تعصب‌گرایی و دین‌سالاری اسلامی که پیش‌تاز است و دیگری پوشیده در شکلی "لائیک و سکولار" اما در اصل به گونه‌ای باز هم دینی (قدسی) و به همان سان بنیادگرا، آزادی‌ستیز، پوپولیست و ارتجاعی با مضمونی مسلمان‌ستیز و بیگانه‌ستیز...

چون دو برادر متخاصم، جنگ مذهب‌ها و «تمدن‌ها» را می‌خواهند برانگیزند. هر دو، آزادی‌خواهان جهان را به ادامه‌ی پیکار جهانی خود برای دفاع از آزادی، برابری و لائیسیته فرامی‌خوانند.

لائیسیته بنا بر ارزش‌ها، مبانی و تاریخ صد و هفده ساله‌اش، هیچ قرابتی با ایدئولوژی‌ها، سیاست‌ها و منش‌های پوپولیستی ضدانسانی و ضد حقوق بشری ندارد. در جامعه‌ای لائیک همه‌ی ساکنان، قطع نظر از اصل و نسب‌شان، از اعتقادات مذهبی، غیر مذهبی یا ضد مذهبی‌شان، هم‌چون شهروندانی همسان و برابر به رسمیت شناخته می‌شوند. هر کس که ساکن کشوری است، شهروند آن کشور با برابری حقوق و منزلت به شمار می‌آید. لائیسیته‌ای که بر این اصول و مبانی تبیین و بنا شده است مبلغ و مروج «زندگی-با-هم» شهروندان در تنوع ریشه‌ها و اعتقادات مذهبی و غیرمذهبی‌شان است. لائیسیته با هر گونه «خارجی‌ستیزی» تحت هر نام و عنوانی بیگانه است. در لائیسیته، هر کس که در کشوری می‌زیید، چه در آن جا متولد شده باشد و چه نباشد، چه مهاجر باشد و چه نباشد، چون شهروند آن کشور محسوب می‌شود. او در خانه و کاشانه‌ی خود است. او نزد خود است. هیچ چیز در دنیا بیشتر از حذف انسان‌ها به نام هویت دینی، مسلکی، ملی و یا پوستی با ارزش‌های لائیک و لائیسیته مغایرت و ضدیت ندارد. چالش امروزی لائیسیته تنها با اسلام‌گرایی نیست بلکه هم‌زمان با پوپولیسم و ارتجاعی است که در غرب زیر پرچم دفاع از «ریشه‌های مسیحی» و با نام و نشان لائیسیته یا سکولاریسم "جنگ صلیبی" خارجی‌ستیزی راه انداختن‌اند..

۲- به همان‌سان که بنیادگرایی دینی در بنیادگرایی اسلامی خلاصه نمی‌شود، کلیت مسلمانان جهان نیز به این دومی تقلیل نمی‌یاد. همه‌ی شواهد امروزه نشان می‌دهند که جریان‌های بنیادگرای اسلامی اقلیت کوچکی را در جوامع خود تشکیل می‌دهند. نمونه‌ی تظاهرات اخیر سلفی‌ها در کشورهای عربی چون تونس، لیبی و مصر گواهی بر این واقعیت است که جریان جهانی بنیادگرایی اسلامی در مجموع - به استثنای رژیم جمهوری اسلامی ایران و یا پاکستانی که گروه‌های بنیادگرای آن از نفوذ و قدرتی برخوردارند - بخش قلیلی از مردمان مسلمان را در بر می‌گیرند. اما آن چه که در این میان مطرح است، نه کمیت قلیل بنیادگرایان آشکار و فعال بلکه مماشات و همکاری دیگر احزاب و جریان‌های اسلامی در «کشورهای اسلامی» و از جمله عربی پس از سرنگونی دیکتاتورهای‌شان است. این احزاب اسلامی معتدل حاکم در تونس، مصر و غیره با به کار بردن همان ادبیات سیاسی و شیوه‌های رفتاری بنیادگرایی، با قرار دادن شریعت در قانون اساسی خود و با تثبیت نابرابری‌ها از جمله نابرابری بین زن و مرد در قوانین... راه را برای رشد و گسترش جریان‌های اصلی و آشکار بنیادگرا هموار می‌سازند.

آزادی‌خواهان و مردمان لائیک این کشورها می‌بایست در مبارزه با بنیادگرایی اسلامی پیکار متحدانه‌ای را در دفاع از آزادی، برابری و لائیسیته بدون کمترین کوتاهی و تزلزلی نسبت به سه اصل ساسی ریر در پیش‌گیرند:

- دفاع از جدایی دولت و دین در کشور خود.
- دفاع از آزادی‌ها چون آزادی بیان، اندیشه و تجمع.
- دفاع از برابری اجتماعی از جمله و بویژه برابری زن و مرد در همه‌ی زمینه‌ها.

۳- هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی ایران با استفاده از امکانات دولتی و نظامی خود هم چنان امروزه در نوک پیکان پدیدار بنیادگرایی دینی و اسلامی در جهان قرار دارد. هم‌زمان با تحولات اخیر و تظاهرات اسلام‌گرایان، حاکمان ایران جایزه‌ی قتل سلمان رشدی را به سه میلیون و سی صد هزار دلار ارتقا داده‌اند. بنیادگرایان دینی حاکم بر ایران همراه و هم‌زمان با سلفی‌های تونس و مصر، با بسیج پاسداران، بسیجی‌ها و عده‌ای مردمان گمراه مضحکه‌ای را به نام تظاهرات در اعتراض به آن فیلم ویدیویی در تهران سازمان دادند. همه‌ی این‌ها بار دیگر نشان‌گر آن است که مبارزه‌ی اصلی مردم ایران امروز با رژیم حاکم بر کشور خود است. این مبارزه در عین حال سهمیه‌ای است در مبارزه با بنیادگرایی جهانی که در راس آن رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد.

مقابله‌ی آشتی‌ناپذیر با بنیادگرایی و تعصب‌گرایی دینی از جمله در شکل دین‌سالاری و استبدادی‌اش در همه‌ی عرصه‌های حیات زندگی و به ویژه در میدان اندیشه و فرهنگ و عمل سیاسی- اجتماعی، همواره وظیفه‌ی اصلی نیروهای لائیک در ایران را تشکیل می‌دهد. مبارزه‌ی تاریخی برای جدایی دولت و دین و یا آن چه که لائیسیته می‌نامیم، دارای سه شاخص اصلی و تفکیک‌ناپذیر است که بار دیگر مورد تاکید قرار می‌دهیم.

یکم، «جدایی دولت و دین» که به معنای خودمختاری دولت و بخش عمومی نسبت به هنجارهای دینی است. عدم دین رسمی در کشور و در قانون اساسی آن. عدم دخالت نهاد دین، روحانیت و شریعت در امور دولت یا سه قوای اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی و در بخش عمومی. عدم دخالت دولت در امور دینی و بی‌طرفی آن نسبت به مذاهب مختلف در کشور.

دوم، آزادی عقیده و وجدان چه دینی و چه غیر دینی و آزادی فعالیت در راستای آنها چه به صورت فردی و چه جمعی. دین باوران و غیر دین باوران، چون همه‌ی شهروندان در برابری با هم، از آزادی فعالیت سیاسی در پرتو دموکراسی برخوردارند.

سوم، عدم تبعیض به ویژه تبعیض دینی و نه تنها دینی بلکه همچنین جنسیتی، قومی، ملیتی و غیره. برابر حقوقی شهروندان، به ویژه برابری زن و مرد، صرف نظر از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی و تفاوت‌ها میان افراد.

**در برابر بنیادگرایی دینی
همواره از آزادی، برابری و ارزش‌های لائیک و لائیسیته دفاع کنیم!**